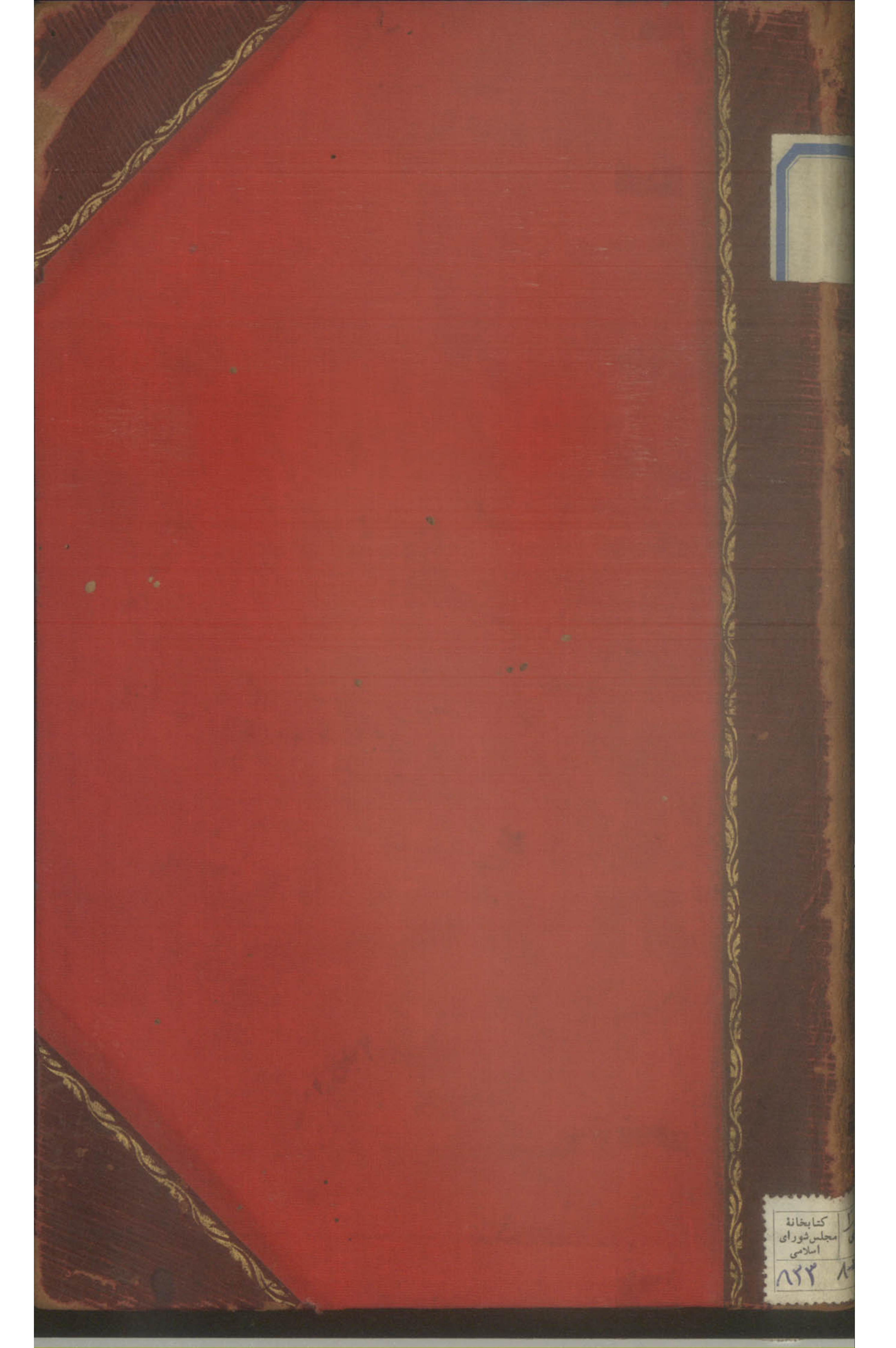
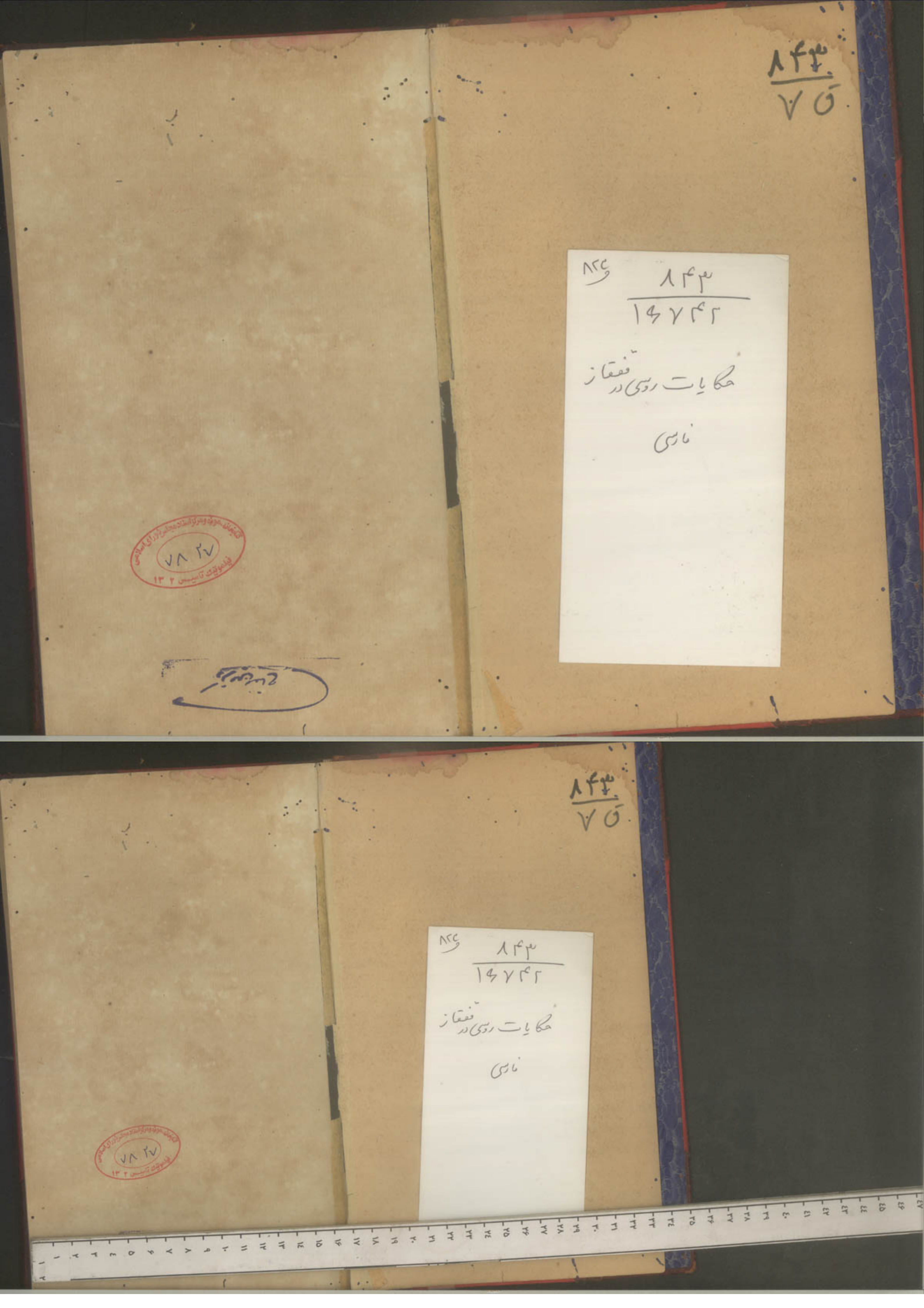
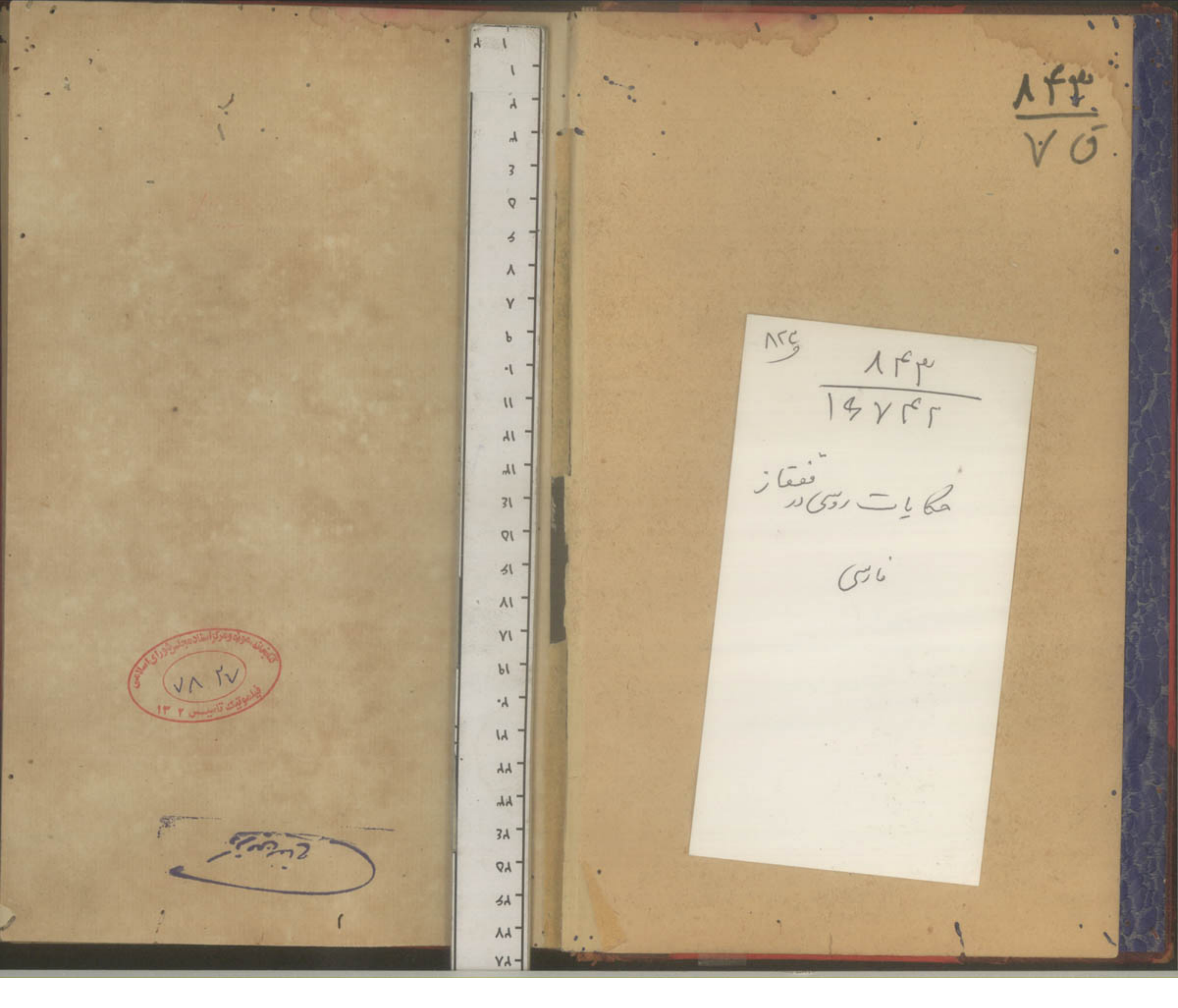
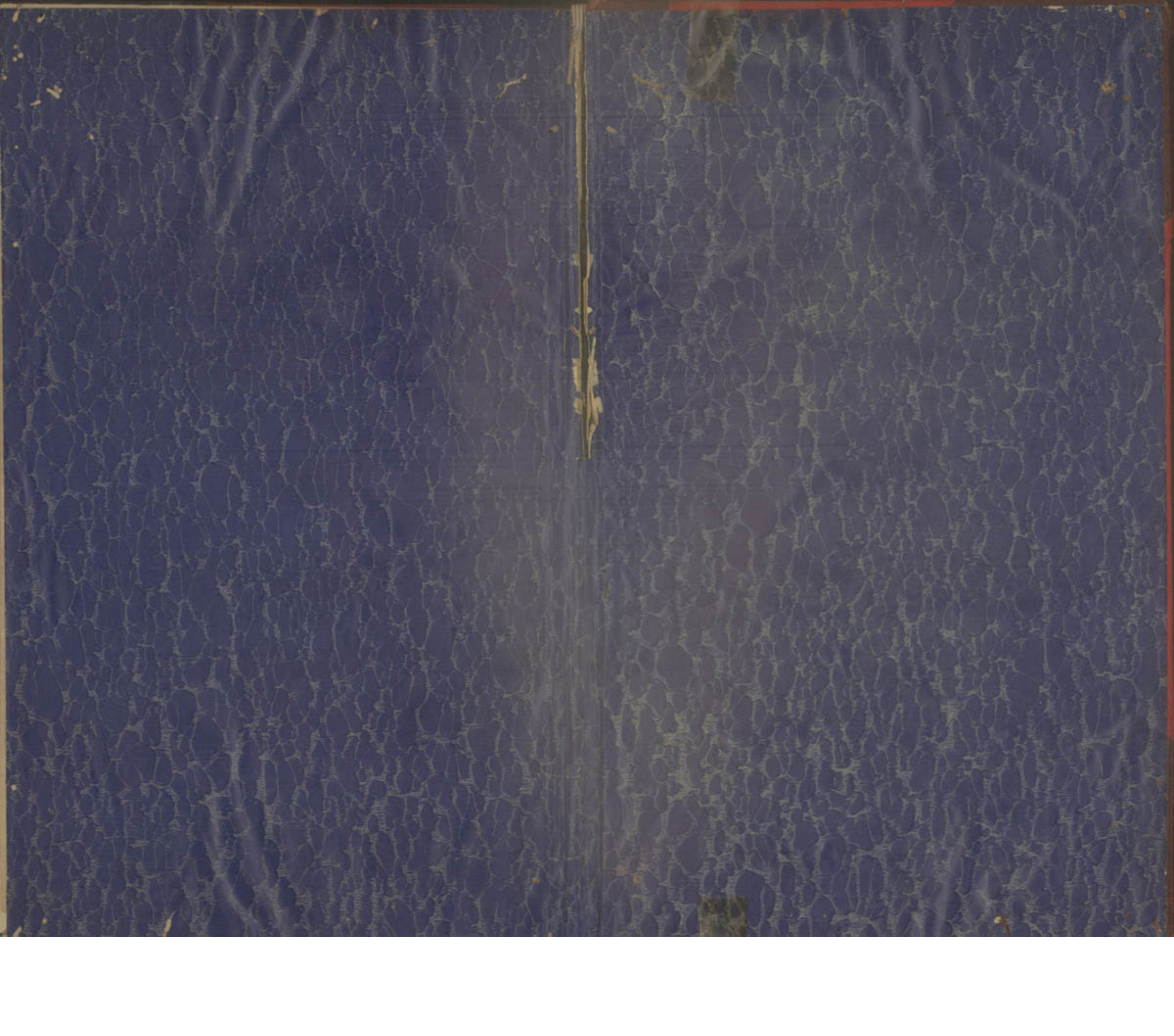
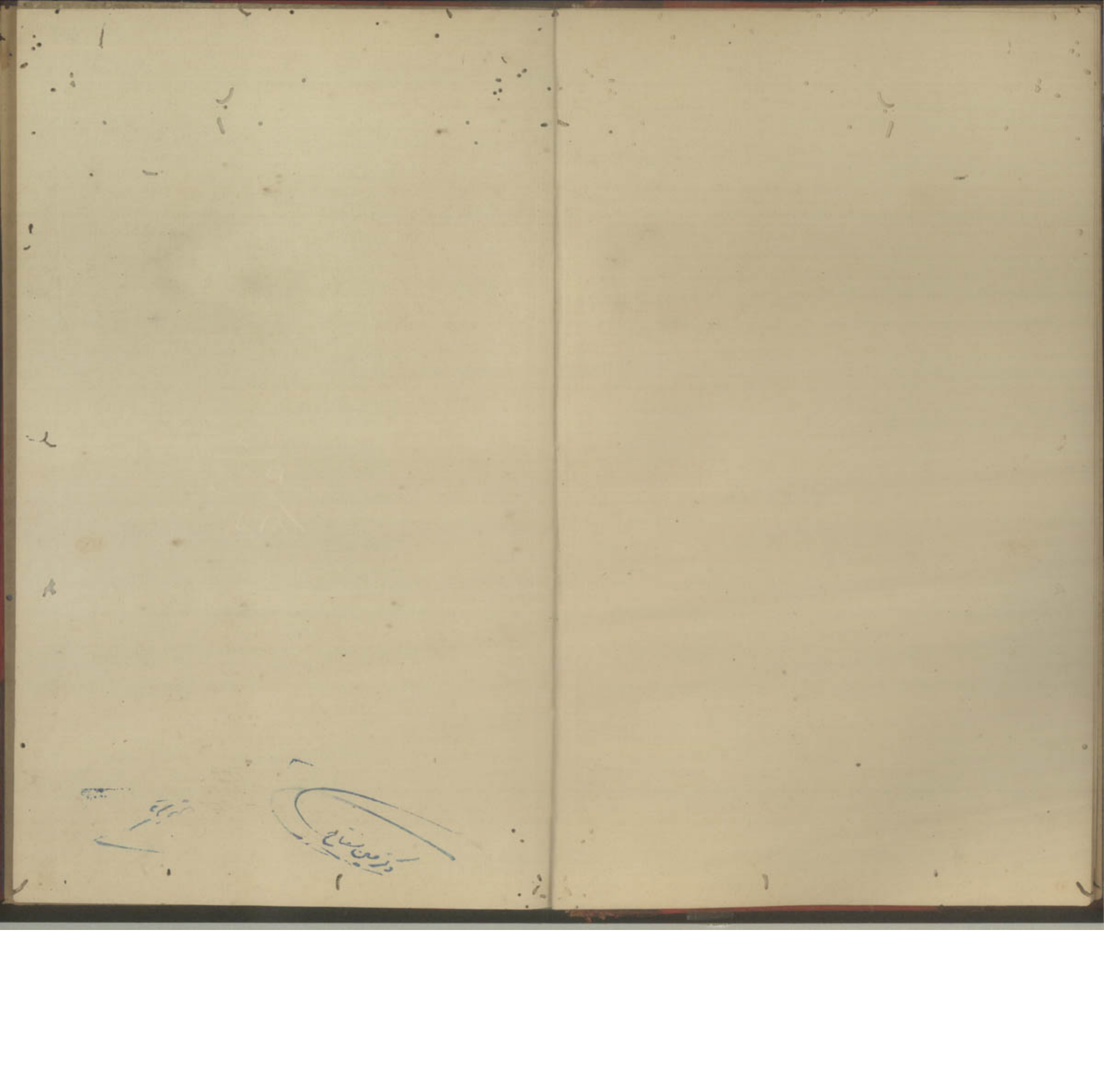

کتابخانهٔ
مجلس شورای
اسلامی
۸۲۳

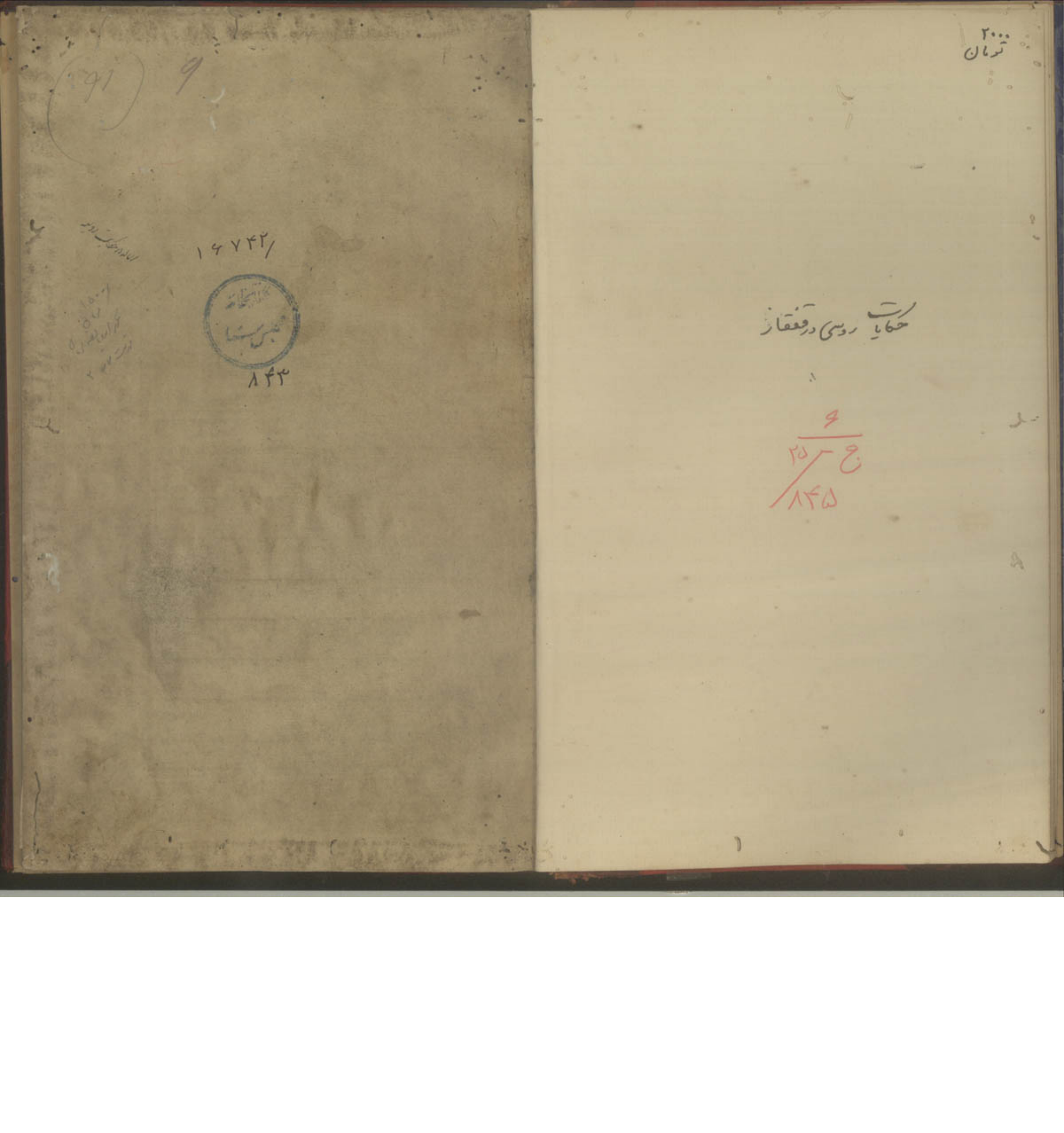

۸۴۳
۷۵
۸۲۶
۸۴۳
۱۶۷۴۲
حکایات روسی در قفقاز
فارسی
۲۷ ۷۸



۸۴۳
۷۵
۸۲۶
۸۴۳
۱۴۷۴۲
حکایات روسی در قفقاز
فارسی
۷۸۲۷







حکایت روسی در قفقاز
۲۰۰۰ تومان
۱۶۷۴۲/
۸۴۳



بسم الله الرحمن الرحيم

بسم الله وبالله والحمد لله القاهر فوق عباده والصلوة
على نبيه المجاهد حق جهاده وعلى احبابه واصحابه
سيما اوليائه واوصيائه واولاده واحفاده وبعد
بر ضمیر منیر ارباب همت و تابعان دین و دولت مکشوف و مشهود میدارد که
حضرت خالق بار زمره خلایق از بسط نور وجود و بذل رحمت و جود و اعطای
سمع و بصر و افاضه نطق و نظر و سایر آلای الهی و الطاف نامتناهی
چندانست که حصر و احصای آن در قدرت نوع انسان نیست و در مقابل
چندین فضل و بخشش تکلیفی جز ستایش و پرستش خویش و امضای احکام ملت

و کیش نفرموده بندگان را نشاید که با ادعای رسم بندگی در غایت تهی‌دستی
و سرافکندگی مغرور مهلت عاجل شوند در تقدیم تکلیف خداوندی
راجل رسم بندگی تقدیم طاعت کردنست و شرط طاعت بجای آوردن و
امر جهاد تکلیفی عظیم است از خداوند حکیم که از عهد خلقت آدم تا عصر بعثت
خاتم اکثر اوقات ترویج ملل و ادیان بواسطه تقدیم آن صورت
گرفته خواجه رسل که هادی سبل و مربی کل اوست همین تکلیف شریف را
میزان امتحان و محک اهل ایمان و مقیاس طاعت و عصیان کرده است
و عماد دین و باب خلد برین و افضل اعمال اهل یقین گفته اگر تقدیم جهاد
تکلیف عبادی نبود حکم شارع مسموع و رسم شرایع متبوع نمیشد و پرستش
حق که حاصل آفرینش خلق است مقدور نمی گشت اکثر اصحاب سیدکا
ئنات در اغلب عبادات و عادات سهیم و شریک بودند و رتبه
اختصاص مخصوص مجاهدین بدر و حنین شده و ضربت روز خندق موازی
عبادت ثقلین شد او صیاء علیه الآف التحیة والثناء مایه جان شریف
صرف راه این تکلیف کرده این طریق انیق را بکعبه وصل و مقصد اصل

اقرب وانسب یافت سایر ائمه راشدین سلام الله علیهم اجمعین هم
هریک در هر عهدی بر جهدی که لازم بود نموده از بذل جان شریف
در راه دین حنیف مضایقه نکردند و سرمشق کار و قانون رفتاری بصاحبان
همت وتابعان امت دادند تا اگر در زمان غیبت امام وهنگام قدرت
ایام خصمی از اهل کین در قصد ملک دین اید مسلمین حق پرست را رشته تاسی
در دست بود و بر همان نظم و بر همان آیین شرط تکلیف خود بجا آرند واز
روی صدق وصفا سالک طریق اقتدا شوند اولئک الذین هدیهم الله فبهدیهم
اقتده رفع اعلام دین بدفع اصحاب کین باید کرد تا حدود وشرایع بوجود
منازع امضاء واجرا یابد و ابواب تکمیل بر چهره ارباب تحصیل مسدود نگردد
وگرنه معلوم است که با غفلت مجاهدین از فتنه معاندین بمرور ایام
در ثغور اسلام اسمی و رسمی از شعایر دین و معاشر مسلمین نخواهد ماند و
وظایف طاعات و شرایف عبادات موقوف و متروک خواهد گشت
اری تحت الرماد ومیض نار ویوشک ان یکون لها ضرام اینک
کفار کشور روس مسلمین خطه ایران را در قصد دین و جان و ناموسند

واز غفلت

واز غفلت بعضی مسلمین کافرکیش که خود دشمن جان خویش بودند راه تسلط واقتدار
در بعضی از بلاد وامصار یافته آثار کفر در اصقاع اسلام جاری و دایر کردانید وحکام
بروز در اطراف ثغور ساری و سایر نموده امروز بر هر که مدعی طوع خدا و رسول
ومشتری جنس رضا و قبول است واجب ولازم افتاده که تا دامن چاره و تدبیر
از دست نرفته و کار دشمن فوقی چندان نگرفته است ثغر اسلام را از رخنه کفر محروس
دارد و دشمنان را از مداخلت ملک مایوس علمای اعلام نور الله روحهم وکثر
فتوحهم درین مسئله خلافی ندارند که جهاد و دفاع کفار حیث یخاف علی بیضة الاسلام بهر
وضع که ممکن شود و کفایت دفع دشمن کند بر تمامت افراد مسلمین اعم از صغیر و کبیر
و غنی و فقیر و صحیح و ضریر واجب است و هیچکس حتی المخدرات فی الحجال بقدر
قوه و حال از دایره این تکلیف خارج نیست و ترک این واجب موجب
عقاب و تقدیم آن منتج ثواب خواهد بود و فضلای معاصرین نشر الله فوایدهم
هریک فصلی درین باب نگاشته اند و متون رسایل بفنون فضایل انباشته
این ضعیف نیز نگارش شرحی در این امر را فضایل اعمال دانسته آنچه فتاوی
کتاب و سنت و فتاوی علمای امت بقدر وسع و توان فهمیده بود در

در میزان تحقیق و اجتهاد سنجیده در رساله جهادیه شرح داده وجوب امر جهاد
و دفاع اهل عناد را بدین مرتبه میداند که پیرانه سر خود را در جرگ جوانان مجاهد
می آرد هر هفته بصحرای مشق جهاد رفته امید آن دارد که اگر این بار کار بحرب
کفار کشد با وصف ضعف کهولت در کمال سهولت سلاح کین برای صلاح
دین پوشد و با جمع مجاهدین در دفع معاندین کوشد شاید در این آخر ایام شیب
که وعده مرگ موعود قریب است بفر شهادت و فیض سعادت فایض گردد
در رتبه قبول و پایه وصول راه یابد اهل عالم با راحت سرای عاجل چو بنیاد لذت
بقای آجل و این هردو در ملک اسلام موقوف بسد رخنه کفر است چه در صورتی
که العیاذ بالله دست اینقوم بضبط این ملک باز شود و به تغییر اوضاع دولت قاجار گردند
و ترویج احکام ملت را مانع شوند تا از دین و آیین اسلام نشانی و نامی و طالبان
ثواب اخروی را مجال تحصیل کامی نماند قوانین چند نیز در رسوم حکمرانی نهند
که مردم دنیا طلب را هم جز رنج و تعب و رنج و نصب نصیب نشود چنانکه
با مردم همین چند شهر که در پنجه قهر دارند سوء سلوکی نمودند و باب جوری
گشوده که چو ریش کرد دمر صوت از آن آگاه شماع خون شود مردمک دیده

از آن کاه نظر

از آن کاه نظر هرکسی یا در غم جان خویشت یا در پی آیین و کیش یا طالب
جاه و حرمت یا صاحب مال و ثروت و کمتر کسی است که عرض و ناموس خود را
از ناکسان محفوظ و محروس نخواهد و هرکه در کار کفار روس و مسلمین که در سجن
اطاعت آنها محبوسند نظری بعبرت و انصاف گشاید و از اوضاع سکان
آن بلاد اطلاعی اندک حاصل نماید بتحقیق خواهد یافت که اگر این قوم
شوم را درین مرز و بوم دست تسلطی بهم رسد جانی و مالی و اهلی و عیالی
و دینی و ملتی و جاهی و عزتی در اسلام و اهل اسلام و زمره تابعان سید
انام نمی توانند دید و نخواهند گذاشت تحریر اوضاع آن بلاد و تفصیل
رفتار اهل عناد موهم تطویل و اطناب و محرق قلوب اخوان و احباب
ولیکن بعضی از آنچه در عالم ربانی درد و دفتر طولانی نوشته اند و از سایر
راویان ثقات مروی و مسموع گشته برای آگاهی صاحبان غیرت و بینایی
دیدهای عبرت از خواب غفلت درین مختصر مرقوم و محرر میگردد و این
خود از هزار یکی است و از بسیار اندکی إِنَّ فِي ذَٰلِكَ لَذِكْرَىٰ لِمَن كَانَ
لَهُ قَلْبٌ أَوْ أَلْقَى السَّمْعَ وَهُوَ شَهِيدٌ در آن بلاد اولا آداب شرایع مهمل و ضایع

وافعال شنایع معمول وشایع عالمان علم شریعت در حقیقت از کار حکم
وفتوی وشغل قطع دعوی معزول وممنوع اند واغلب مرافعات دینیه و
ومحاکمات شرعیه بدیوانخانه کفر محول ومرجوع به رسول خدا در قصص ائمه هدی
ورد هر خشت وجزو هر حدیث ادای لوازم طاعت برباد شده نماز جمعه و
جماعت از یاد رفته مدارس مسلمین کنایس مشرکین است ومقابر مومنین مزابل
اهل کین مساجد میخانه گشته معابد ویرانه مانده بجای اقامه واذان بانگ ناقوس
روس است وبجای اسلام ایمان هتک عرض وناموس مس کتاب مجید بدست
بنان پلید کنند واب دهان کثیف برروی سطور شریف ریزند عادت طاغوت
بایه منحرفت وپایه قساوت بدین مرتبه که تا حال چندین مصحف پاک را بدست
ناپاک در آتش عداوت سوخته اند ومایه شقاوت اندوخته هرجا دفتری از کتب
ائمه دین واقوال علمای راشدین بینند وجویند سوزند وشویند وببانگ بلند
گویند که تا از اجزای مصاحف ورقی ودر اصحاب فضایل رمقی هست کفر را
درین ملک رواجی ومردم روس را با این خلق انشراحی حاصل نخواهد شد
وندپری با بدحجت کر این چند محل لااقل ازین دو محل خالی شود وکافه عوام

بل عامه انام

بل عامه انام بترک واجب وفعل حرام مولع وغالی کردند حرمت علمای دین
دران سرزمین چنین است که اوباش کفار دستار افاضل از صدر محافل ربوده
تحت الحنک می بندند ومیخندند واکثر الوط فرقه طلاب را آب دهن بر
موی ذقن ریخته دام مضحکه میازند ومی نازند وسگهای معلم آموخته اند که ارباب
عمایم را خرقه دستار در کوچه وبازار از سر ربایند واز بر برارند مشرکی نظام مسلح
عالم را درهمین اوقات بهمین اوضاع از شهر شوشی آواره ساخته وکافری پلید
مرغی چند در شهر دربند نهاده افاضل اهل دین را بتعظیم اراذل مشرکین مجبور
کرده وهر صبح وشام صفهای سلام آراسته بزرگان اهل اسلام را دربرابر خود برکوع
وقیام موظف ومکلف می سازد سیدی سیاک وشیدی ناپاک را هم بدانه
احسان وانعام در حلقه دام آورده یکی را امام مسجد ودیگر را خطیب منبر کرده است
تا ارباب جهالت را اسباب ضلالت شوند وبواسطه آن دو بیدین مدار احکام
دین بر دفق آیین نصارا باشد وتحریف شریعت سید مرسلین واضح وآشکار آید
صدیقی صادق حکایت کند که روزی در شهر دربند ملای عام داوند وعموم
خلایق را از شهر بصحرا برده مسلمین را به تثلیف کنف سیاه کفر تکلیف کردند

و محض ایذا و استخفاف اهل فضل را هم از حمل فضلات معاف نداشته روزی
تا شب مظلوم و معذب داشته‌اند و قصد ایشان ازین عمل همین تخفیف افاضل
بوده نه تنظیف منزل غیر ازین استخفافی چند در حق ارباب شریعت کرده و میکنند
که هر داغی بر داغ دلهاست و زخمی بر زخم جانها از آنجمله تربت پاک امام
مظلوم را در معابر زوار از مطاوی احمال بیرون کشند و بخفت بر خاک راه
ریخته این ترک ادب را نوعی از لهو و لعب شمارند و دست خشت بر
برطوبت دهن و دسومت بدن آلوده گاه و بیگاه بجا گول و ملبوس اهل
زهد و تقوی رسانند تا مسلمین پرهیزکار که با جماعت کفار مس رطوبت را
محض عقوبت دانند عذر جرح را موجود و راه فرح را مسدود دیده بناچار
با معاشر کفر معاشر و محشور شوند و بعلت تقدس آن تربت تسخر کنند و دیگر در
همین اوقات یکی از ارباب صدق و اعتقاد را ببهانه امری محبوس
کرده بودند و آن مسلم مظلوم بنام شریف امام شهید توسل میجسته
و تضرع مینموده کافران حاضر پاکی اعتقاد او را بر باد داده لوحی محمول میداشته‌اند
و بر زجر و عذاب می افزوده‌اند و در مقام اشتهار مسکینه که این ملجاء مسلمین را

اگر دستی در دفع

اگر دستی در دفع ظلم و کین بود بایست که تیغ انتقام در اهل کوفه و شام نهاده باشد
و خود در دشت کربلا بدام ابتلا بیفتاد و کبرت کلمة تخرج من افواههم ثانیا هر که مبنی بر
جانش و کار جان از جور این ناکسان بدین سان که اهل اسلام را دایم بهانه هلاک
موجود است و وسیله نجات مفقود اگر مسلمی ضعیف از کشودی عظیم کم شود همین را
پیشی قوت خویش داشته وجدها نمایند و جهدها کنند که در دفع مسلمین و مسلمات
راه شده و یری و عذر تقصیری بدست آورده هر یک ببهانه اندک مورد عقوبتی
بسیار سازند و عاقبت در پنجه اجل گرفتار فرزند سید ارجمند سید زکی ساکن
دربند را محض بغض اسلام و اظهار غیرتی که در باب سب سیدانام و ائمه اطهار
علیهم السلام میکرده ببهانه امری بیهوده نوعی عرضه قتل نمودند که از شنیدن
آن جویهای خون از دیدن سامعان روان شد و سه نفر از جوانان دربند که
یکی از مسلمات را از دست کافری چند گرفته بودند بهمین غدر و بهانه معروض
ضرب تازیانه کردند و هر سه یکبار شهید و سعید گشتند دیگری هم که همسری
فرشته لقا در پرده حجاب و حیا داشت قربانت دربند نقش مهر و عشق چهره او
بر صفحه دل مینگاشت بهمین جهة در ملاء عام بضرب چوب نظام دربند گشت

وهمخوابه او بمخانه بیگانه کشت دختری نیز از معارف شهر و عفایف دهر بر حسب
اتفاق مدت فوجی از صالدات افتاده پی شرم و حجاب به بزم شراب
بردند و در بین شرب و غنا از ضرب وطی و زنا ترک جان و بدرود جهان
گفت مسلمی دیگر که دختری پاک دامن داشت هم بجرم امتناع از ازدواج
روس چندان مضروب و محبوس شد که در بند و شکنج با صد درد و رنج از
قید حیات رسته با هل نجات پیوست و صبیه محجوبه او که محبوبه یکی از بزرکان این
جماعت و منکر قبول اهل شناعت بود باز بتقصیر همین اباء و امتناع معروض
شغفی با جماع شد که از صدمت وقاع آن قوم زشت بخلوت بقاع جوان
بهشت خرامید دیگر عادت ابکرده مطعون شهرت ملیه طاعون است
که این تدبیر را بهانه تدمیر اکثر مسلمین کرده همینکه مسلمی را سوء مزاجی عارض شود
فورا از خانه و شهر دور و از اهل و عیال مهجور ساخته در حبس اماکن بلکن
کنند تا از سوء مزاج و فقد علاج و رنج طاری و درد بی پرستاری
جان بقابض روح و مال بدولت روس تسلیم کند و بعد از سلب حیات
باز نعش او را از کشاکش ظلم نجات نباشد و خواه از صنف ذکور باشد

با نوع اناث روزی چند در محضر ناس برهنه و عریان با بدن و آن مانند
و اطبای نصارا را در ملاحظه عضوی و جزوی از اعضاء و اجزای آن حتی
ظاهر عورتین و باطن الیتین تسامح جایز ندارند تا اگر موهم عیبی در پی از خارج
و داخل نباشد از تمامت مال و میراث چیزی که حایه وراث شود همین نعش
از هم گسسته و عظمی در هم شکسته باشد و هرگاه فی الجمله توهمی واقع شود بی اکه
زحمی مانع آید آتشی از ظلم و کین فروزند و جسم بیجان را در شعله آن بسوزند و
احدی را از اعاظم احیا و اقارب موتی را قدرت عجز و تضرع حیث چه
جای التماس و توقع فاعتبروا یا اولی الابصار ثالثا مال و ضیاعت دام
مخافت و کسب و زراعت عین سخافت فرقه روس را عادت
منحوس بر این جاری شده که هر ملکی در ملک انهات مال سرکار دولت
میدانند و هیچکس را در آبی و زمینی حقی و نصیبی نداشته رعایا و برایا مانند
سرایا و عبید مملوک زر خریدند و هر کس را بر حسب کسب قیمتی معین است
که از همان قرار فیمابین اعیان روس و ارکان کفر عرضه بیع و شری میشود
هر چه بکسب مدد و سعی و کد حاصل کند لبر کار مالک واصل کشته جز لقمه نانی

سیاه و خرقهٔ پشم و پلاس بیش ندارد اکنون مکنون ضمیر این طایفه آنست
که اهل این بلاد را نیز بدین عادت زشت معتاد کرده همین طریق را در رفتار
با هر فریق مسلوک و خود را مالک و خلق را مملوک سازند و تا حال بهر جا دست
تسلطی یافته اند راه خالقی املاک و ضبط حاصل آب و خاک مردم را پیش گرفته
اجرای رسم مالکیت خلق را موقوف باستیصال ارباب ملک و مال دانسته اند
و بدین سبب قانونی چند در امور ریاست و رسوم سیاست نهاده که هر که
صاحب حقی و قلبی و مالک نقدی و جنسی است ما دام که مانند نفوس مبدعات
و ارواح مجردات از رنگ علایق و زنگ عوایق بکلی پاک و از دوده نگردد
بهیچ وجه فارغ و آسوده نباشد از آن جمله قرار بعضی دیوانست که هر که در کشاکش
آن افتد از بیم جان ترک مال گوید و چندانکه راه نجات جوید طریق نقصی و
مجال خلاصی نیابد دیگر در هر معبری محشری از موکلین عذاب بر پا داشته اند
و بنائی که بدتر از بلائیست گذاشته که هر که آید ورود حق از و خواهند و وقتی
برو گیرند که وقوف مقابر را بر عبور آن معابر راجح داند و مرور صراط جحیم را
از شهود آن عذاب الیم خوشتر شمارد و دفتری کاسب که بامری داخل از آنجا

گذرد

گذرد حاصل کسب سال را بانواع عقوبت و نکال تسلیم کند و ارباب تجارت
که بضاعتی با خود دارند یک دو بار آمد و رفت با هزار گونه حیف و خواری
از حلیهٔ بضاعت عاری شوند دیگر این طایفه را در کار دزدی دستی است که بر فرقهٔ جن
و شیطان پایهٔ فضل و رجحان دارند و باندک غفلتی دست سرقت گشایند و مال
مردم ربایند و بعد از چندین سعی و جهد که در دیوانخانهٔ کفر باثبات رسد بقول
هذا من عمل الشیطان نه دزد کافر را قطع یدیست و نه مال مسلم را امکان رد شعر پی زنان
راه یزدان می نهند تهمت اغوا بشیطان می نهند ای تو شیطان جز تو کو شیطان
تو خلق میخندند از این تهمتان تو راستی این بطراز شیطان نخواست از تو
نشنیدم جز این یک حرف راست و این قوم شوم را راهی دیگر از مکر و حیله
در دست که بدان وسیله هر که هر چه دارد گیرند و هر مسلمان را که قراضه سیمی
در مشت و قدرتی بر تحصیل نان خشک است چندین منازع و مشاجر از مسلمان و کافر
در مقابل بر انگیزند که تا چشمی بر هم زنند بقوت یک روزه و نان در یوزه محتاج باشد
و بفقد حیات مایل و مشتاق گشته نعمت مرگ را احسن ارزاق داند غافل
از آنکه در ولایتی چند که این طایفه متوطن و متصرف اند احدی را در لحدی هم مجال

فراغت بخواب بوده و قبری که دست جبری نخورده و نعشی که هول منبتی ندیده باشد
ممکن و موجود نیست اگر کسی را تا دم مرگ چندان مفلس و بی برگ نکرده
باشند که مکث تجهیز و تکفین باید و در شب اول قبر چون روز پرسش حشر عاری
و عریان نباشد در همان شب فرقه کفار چشم خار پیش گرفته کسوتی بر مرده تعلقی
افزوده ابقا نکنند و گورستانهای کهن را برای اخذ کفن ویران کرده خلعت
مردگان فرسوده را که عمری در بستر خاک آسوده باشند نیز خلع نمایند و از یک
دو زرع کرباس سراسر اندراس طلب نفع را بجا رعایت قدر خدمت مردگان
و ملاحظه پاس حرمت موقوف قوم روس از بدایت کار که رایت اقتدار در این
چند شهر افراخته اند و غلغل تعدی در ساحت دهر انداخته تا اکنون که مردم کیان
و عمر طاقت بپایان رسیده هرگز مرئی و منظور نگشته که یکی از اخلاف خانهای
قدیم را بواسطه اندیشه و بیم پاس حرمت دارند یا یکی از خدمتگزاران دولت خضرا
بوسیله احتیاط و حزم قدر خدمت شناسند قاعده این طایفه این است که بر هر ملکی
مستولی شوند نخست بگرد دودمانهای کهن افتاده ریشه بزرگان از زمین برآرند
و هر کرا در اهلی و رعیتی و شهری و ولایتی فی الجمله اعتباری و اقتداری باشد بانواع

ظلم

مختلف مسلوب الاختیار سازند و باشد که از ملک حیات معزول شود یا مخذول و مجبور
با بعد ولایات روس مأمور گردد و درین باب فرقی مابین کافر و مسلم و مظلوم
و ظالم نگذاشته بیگانه و آشنا ندانند بیگانه کشند و آشنا هم گرگین خان والی
که باعث رخنه جنود ابلیس در ملک تفلیس شد و خدمتی چنین بدولت روس کرد
با وجود قرب مذهب و اتحاد ملت نوعی در قید حبس و ذلت افتاد که
از هوای حکمرانی و بقای زندگانی یکبار گذشت و جمعی از اولاد و عیال او را
باقصی بلاد شمال برده بعضی را در همین حدود و صفحی بیوقع و ناچیز کرده اند که یکی
از زینت دارند و هستی مدبر از حیث سایر اعیان قبه و شکی و گنجه و شوشی و دربند
و باکو و غیره هم که بعضی از جمله آزادگان دهر و برخی در زمره بزرگان ناحیت
و شهر بودند هر یک بوضعی جداگانه از املاک مکتسب و موروث مایوس
و بیگانه گشتند یکی را خود عرضه تیغ عناد کرده اولاد او را منسوب بقتل پدر
داشتند و دیگری را در قید ستم و شکنجه نهاده لامکان و در بدر ساختند گروهی
را نیز بنیرنگ اوباش رذل جو پای اسباب غرل گشته در دیوان حساب چنان
مورد بیحساب کردند که از ورطه آن عذاب جان نبرده در موقف عقاب

بخواری سپردند و جمعی با طفل و منسوب و متعلق در ممالک پریشان و متفرق شدند و از رنج
فقر و فاقه امید برء و افاقه ندارند تا حال چندین خانوار از کار بر ولایات مغضوبه
ایران بممالک محروسه خود فرستاده‌اند و در همین اقرب زمان قریب پنجاه
نفر از مسلمین شکی را که در نفرت انها از این گروه مکروه شکی نبود با زن و فرزند
بولایت روس برده بیم است که انهمه خلق که از ملک اسلام بولایت کفر
رفته‌اند و در جهت اوطان خود و غربت بلدان روس گرفتار گشته
رفته رفته از طول مفارقت مسلمین و معاشرت مشرکین رسوم شریعت را بکلی تارک
شوند و یکسر مرتد و مالک دیگر کار جور و بیداد در اصقاع آن بلاد بجائی رسیده
که مسلمات بیگناه را ببهانه امری ناموجه مانند اسیر بملک سیبر میبرند و اینمطلب
موافق انصاف نوع استخفافی در حق اهل اسلام است و اتفاقی در خرمن ننگ
و نام خواص و عوام که فوقی بر آن در حیز امکان نیست خاصّاً اسباب ملاهی
آماده است و ابواب مناهی گشاده فاجرات نسا و فاسقان رجال از بیم شحنه
و عسس رسته‌اند و بکام هوا و هوس پیوسته طایفه زنان مطلق العنانند و کمتر زنی
که همسر شوی باشد نه شاهد کوی و عفت و صلاح جوید نه عشرت و متاع

شیاطین

شیاطین جن و انس از دام قید و حبس رسته‌اند و غشاوه غفلت بر ابصار عبرت بسته
دکان زاهدان در کساد است و بازار شاهد از رواج پرده شرم و حیا برخواسته
محفل لهو و لعب آراسته نور و ظلمت در هم فرو رفته کفر و اسلام با هم در آمیخته فعل زنا شایع است
و زانی و زانیه بلا مانع نه خوف تعذیری بر زبان آید نه چوب تعزیری در میان بعضی
از مسلمین بی غیرت که مایه بدنامی دین و ملت شده بخوبی و خوشی با طوایف کفر روسی
و خویشی کنند و مصاهرت اشرار را مایه مظاهرت شمارند و برخی از ناقصات
عقول از روی رضا و قبول همسری ارامنه و روس اختیار نمایند و هیچکس را قدرت
زجر و منع و جرأت اجرای حد شرعیست یکنفر ارمنی با کوتا حال چهار مسلمه را بکرها
در نکاحی که بدتر از سفاحست آورده و هر یک را برای تخفیف مسلمین بر سمتی تازه
و جشنی بی اندازه با نغمه و نای و عود و زمزمه رود و سرود از کوچه و بازار بشهر خانه
منحوس خویش برده مسلمین غیور را از ملاحظه این امور عرق غیرت در جوش است
و از بیم جان لب از گفتار خاموش دیگر هر چند در شرع قانون روس اختیار کیش
با جماعت نسوان و هر کس بی رضای زنی مرتکب زنائی شود مستوجب حد خواهد
بود و لکن اشقیا عده را در باب مسلمات محصنات جاری نمیدارند در کوچه و برزن

وبهر زن دچار شوند هیچکه فرصتی یابند وخلوتی جویند بی پرده بمنزل رند و پرده ناموس
او را دریدند و در عالم مستی و هشیاری بهر خانه روند و نشانی بر در گذارند که شوهر زن
و صاحب خانه را جرئت داخل شدن چه جای مانع شدن نیست و بسیارند که میشود که مسلمان
بیگناه از صدمت تعرض افواج سپاه جان بقابض ارواح سپرده اند فاضلی موثق
روایت میکند که مردی از اهل لکهنو همسری حسنا در پرده داشت که صیت جمال
او بسمع یکی از اکابر این قوم رسیده بود نادیده عاشق وصال گردید مرد مسلم
بهانه تهمتی در بند رفت و صید غافل بوسیله حیلتی در دام افتاده بجدی پاس
عصمت میداشت و ترک صحبت میخواست که بر خاطر آن شقی گران آمد و فی الفور
مردی ارمنی را که خادم خلوت و صاحب حضرت او بود مامور کرد که در اصطبل
دواب استار حجاب آن بیچاره را بدست تعدی پاره ساخت و بی چادر و معجر
بخانه شوهر فرستاد و با وصف اینکه خامه پریشان از شرم شرح آن سر بزیر
افکنده است داستان الم بر صفحه ورق پراکنده غایت دل تنگی و بدبختی است
که حامیان دین و دولت اسلام نه در بند ننگ و نام باشند نه در کار دین و دولت
نه در حفظ مال و ثروت نه در پاس آبرو و عزت نه رحمی بر جان خود کنند

و نه اندیشه از روز بد نه بر حال همسایگان رحمت آرند نه در دفع بیگانگان همت
نمایند همت دین داران را چه شد غیرت دین داری کجا رفت اهل گنجه تا کی در
زنجیر و شکنجه باشند و مردم در بند تا چند در بند بلا اسیر باشند مسلمین شوربختی
را پایان دین فروشی چه وقت است ساکنان قبه و بلا کو راه نجات کدام است
من سمع رجلاً ینادی یا للمسلمین فلم یجبه فلیس بمسلم این خبر از زبان مبلغ سید انام
مدعیان شعار اسلام را طرفه محکی است و درین چه شکی که امر جهاد معیار اخلاص
عبادات است و در بازار معاملات مردان که کار داد و ستد جان در میان است
فرق مدعی و مخلص زود مشخص و مشهود گردد و نقد دغل از زر خالص ممتاز و معلوم
اینک ناله و فریاد اهل اسلام از اوج آسمان گذشته است و ندای یا للمسلمین باحت
روی زمین را فرو گرفته مسلمین را نشاید که با دعای شعار اسلام و استماع حدیث
سید انام باز در بستر راحت غنوده باشند و از اجابت مسئول برادران دین
فارغ و آسوده کار سازان عالم قدس که از روز نخست طینت هر یک از افراد
عباد را چنانکه شایسته از هرچه بایسته سرشته اند و طغرای نیکی و بدی بنام هر کس
در عهد الست نوشته طینت کفر و اسلام از دو عالم علیین و سجین برداشته اند و بواسطه

خواص و آثاری چند که بر دقایق حکمت در ضمن هر یک مندرج است تا به لا امتیازی
فیما بین آنها گذاشته طبیعت مسلمین که از عالم پاک علیین بود اقتضای رافت و رقت
نمود و طینت کافران که از آب و خاک سجین است التزام غلظت و قساوت کرد پس
فرق ما بین مسلم و کافر ازین دو خصلت معلوم است و هر کرا رقتی در قلب و رافتی
در طبیعت باشد کافری مدعی مسلمانی خواهد بود و عاقبت عرصه پشیمانی خواهد
کشت نظم نقد ما را بود آیا که عیاری گیرند ؛ تا همه زرق فروشان پی کاری گیرند
یکی از لوازم رقت که خصلت خاص مسلمین است همین است که دلها را از فریاد
تظلم رافت و ترحم حاصل شود مردم بر حال برادران دین رحمت آرند و امروز
مجال فرصتی است اهتمامی کنند که در عرصه عرض فردا از زمره مسلمانان خارج
نباشند و در دفتر من لم یهتم بامور المسلمین فلیس بمسلم ثبت نگردند یا ایها الذین آمنوا
اصبروا وصابروا ورابطوا وجاهدوا واتقوا الله لعلکم تفلحون
زمره مسلمین بصبر و ثبات و مرابطه و جهاد مکلف و مامور شده اند تا امید
فلاح و نوید نجاح مستظهر و مسرور ازند تعالی فرماید ومن یقاتل فی سبیل الله
فیقتل او یغلب فسوف نؤتیه اجرا عظیما الایه و قال

و اجر عظیم است
و ترجمه فوز عظیم

ولئن قتلتم فی سبیل الله او متم لمغفرة من الله ورحمة خیر مما یجمعون شعر
از آنکه خداوند دهد وعده رحمت ؛ شاید که ز مرگ کس نبود هیچ مخافت ؛ وعدا علیه
حقا فی التوراة والانجیل والقرآن مگر فرقه غافلان آیات در فرقان مجید ندیده اند
و ان وعد الله حق را مقبول و مصدق نداشته که در کارها دلیل چنان دارند و
عذری بر زبان شعر گویا و بر نمیدارند روز داوری ؛ کین همه قلب و دغل در کار
دار میکنند ؛ قل ان الموت الذی تفرون منه فانه ملاقیکم اگر حصن حصین حیاتی
داشت و دفع مرگ بدست حزم میشد تجافی همگنان از تکافی دشمنان چندان
غرابت نداشت و افعال مردم خود پرست را راه محلی محل در دست بود و لکن
این نکته بر زمره زندگان و عامه بندگان مشهود است که آخر زندگی مردن است
و غایت تشنگی افسردن اینما تکونوا یدرککم الموت گل بستان بر شاخ گلستان
چندان باید که گلچین آید جلوه شمع در حلقه جمع چندان باشد که طلیعه سحر در رسد شعر
باغبانا نبود این سبزی در چمن ؛ گل این باغ بتاراج خزان خواهد رفت
مدت هوس چند است که قاطع نفس بر در آید و عمر هستی سر آید ثم تردون
الی عالم الغیب والشهادة فینبئکم بما کنتم تعملون ابن جابر حیات

که عاقبت رفتنی است همان بهتر که در راه خدا رود و اسباب رضا شود قل متاع
الدنیا قلیل والآخرة خیر لمن اتقی نعمت عاقبت کسوت عاریت است
که عاقبت بر کنده کردد و متاع زندکی را چندان پاینده کی هست که دل بستکی را
شاید ما لکم لا تقاتلون فی سبیل الله ترک فرمان باری تا کی خود پرستی و خویش
داری تا چند سابقوا الی مغفرة من ربکم وجنة عرضها کعرض السموات
والارض رضوان جنت روضات نزهت را در کشاده اتراب خلد برین
اکواب ما معین بر کف نهاده سدره و طوبی سایه خوبی کسترده اشجار
بستان یاقوت و مرجان بار آورده فرشهای عبقری افتاده جامهای
کوثری آماده حوران بهشت ملمین نکوسرشت را در انتظارند و کوته نظران از
درک این مقام بکدی فراغت دارند که کوی دار فنا را جای خلود دانند
دوام غنا را خلد موعود قل ما عند الله خیر مما یجمعون کر حاصل خلق
وتکوین همین بود که جامه پوشند و لقمه خورند و ثروتی اندوزند هیهات هیهات
لما توعدون حاشا خلق عالم آدم کجا و ما خلقت الجن والانس الا لیعبدون
خلق عالم نه لغو و عبث بود و نه لهو و هوس کاینات عالم امکان را از ذره تا

بعرصه جهان

بعرصه جهان در آورند که هر فرد ماهیتی هر نوع خاصیتی دارد در مراتب بندکی و شناخت
بفعل آورد و هر کس در راه ترقی و تنزل سپری باشد و با قضای ذات تحصیل شری
وخیری کند فطوبی لمن جری بیدیه الخیر وویل لمن جری علی یدیه الشر
بیت کر بشر کوشی تو از حق دور باش ور بخیر از پای تا سر نور باش
انفروا خفافا وثقالا وجاهدوا باموالکم وانفسکم ذلکم
خیر لکم ان کنتم تعلمون مرد دانا فرصت وقت عزیز فوت نکند و تا مهلتی دارد همتی
بکارد که سالک درجات ترقی کردد و نه هالک درکات تنزل و ساحب
اذیال خیر باشد نه صاحب احمال شر کتب علیکم القتال وهو کره لکم وعسی
ان تکرهوا شیئا وهو خیر لکم عادت اکراه از مردم آکاه بعید است و هر کرا طبع
صحیح و نیتی سعید است بمیل دل و شوق جان پای صدق و ارادت در راه خیر
وسعادت نهد و ایام عمر عزیز را در کار طاعت یزدان و کسب جنان جاودان صرف
کند که پایان کار خواجه دار کرامت باشد نه عرصه نار ندامت اولئک لکم
لهم الخیرات واولئک هم المفلحون اعد الله لهم جنات تجری
من تحتها الانهار خالدین فیها ذلک الفوز العظیم غافل باش

از عاقلی شباب اگر صاحبدلی شاید که نتوان یافتن دیگر چنین ایام را از فوات
جشا ارباب غیرت را شاید که در کار قتال اقبال دارند نه اهمال و در دفع اعدا
همت نمایند نه غفلت وقت غیرت و همت هم اکنون است که اعدای دولت
و دین در قصد کینه و کین افتاده اند وَلَا یَزَالُونَ یُقَاتِلُونَکُمْ حَتَّىٰ یَرُدُّوکُمْ
عَنْ دِینِکُمْ إِنِ اسْتَطَاعُوا اگر قوم منحوس روس را استطاعت تسلط بهم رسد
در اهل اسلام نه جاه و منصب گذارند نه دین و مذهب وَمَنْ جَاهَدَ فَإِنَّمَا یُجَاهِدُ
لِنَفْسِهِ إِنَّ اللَّهَ لَغَنِیٌّ عَنِ الْعَالَمِینَ ملک غازان و قوم از ممالک اسلامیه
خلق آنجا را عدت و عدتی مالا کلام کفار روس در قصد آن دو ملک افتاده
مردم ساده دل را در بدایت کار به نرمی گفتار و نیکی رفتار رام کردند و چون
آتش تسلط بالا گرفت و رایت استیلا یافت نیکی به زشتی و نرمی به درشتی حکایت شنیعه
انجامید و اسباب حیله در میان آمد که اداب ملتی در میان نماند و هر که از بداد
گین مقتول و معدوم گشت از دنیا و دین محروم گشتا اولئک حبطت
اعمالهم فی الدنیا والآخرة مسلمی از شهر غازان که ساکن ملک
ایران است حکایت کند که خلق معقود در بدایت حال به واسطه تجارت در رابطه

تجارت

تجارت راه تردد و باب تودد گشوده رفته رفته مشتی دانه در کار سر حد
نشینان کردند و بعضی از ارباب اطماع را بدام فریب آورده در حواشی
اندکی رخنه جستند و در همانجا نشسته اعیان شهر و اکابر قوم را به صلح و سازش
و ترک کاوش خایر است خواب غفلت نمودند که تا لشکر کفر نقطه حصار را
دایره وار در میان نگرفت احدی را گمان ناخوشی و خیال سرکشی ایشان به
بخاطر نمیگذشت و وقتی از خواب غفلت بیدار شدند که چاره دشمن مستعد
بر دم نامستعد مقدور نشد و قلعه شهر در تصرف کفر آمد و قتلی مفرط
واقع شد که بر زن و مرد و طفل خورد ابقا نرفت و هر چه ارباب
غفلت از مال و ثروت اندوخته بودند به دست دشمنان افتاد و بعضی
که چون سر دلهای آگاه از شر دیده بدخواه نهان گشته بجان امان یافته
بودند بی سد رمق و ستر بدن عریان و حیران ماندند و در آنحال خدعه
حزب شیطان اقتضای آن کرد که املاک و مزارع مسلمین را بذر و عوامل
خود مزروع داشته مال و منال محصول را بر عایا و ملاک که از فقد
لباس و خوراک در شرف هلاک بودند گذارند و در عوض یکسال ایفای عهد

مجری و معمول بود سال دیگر حکم دیگر رسید که هرکس یا ملک خود را
بسرکار دولت فروشد بعد از اخذ ثمن باز بهره مالکیت را بر وفق میل
محض خویش داشته بکلی از ذل فقر و احتیاج فارغ باشند مسلمین غافل این
بلیه نازل را عطیه کامل شمرده وجه معاش و وجه استعاشی یافتند تا اول
سال سیم حکم ضبط املاک مردم رسید و در تمامی آن بلاد از حیوان و نبات و جماد
چیزی که ملک طلق دولت و خاص اهل شقوت نباشد نبوده هرچه از اثمار
و غلات و معادن و حیوانات حاصل میشد در حیطه ضبط روس آمده و مضبوط
و محبوس گشت و هر جنسی را نرخی معین گردید که آنچه در عوض آن هر سال بصیغه
قیمت و بهره املاک و اصل رعایا و ملاک گشته بود یک بر صد تا خود
دستر دشد و بعدها که جمعی از فوت قوت مردند و خلقی مشرف بموت
بودند تکلیف قبول ملت کفر بعموم اهل اسلام اعلام رفت و هرکه بود از بیم
جان و قطع نان قدرت انکار و جرئت اکراه نیافته مسلمانان مضطر و ناچار
ماندند و شریعت شریعت کفار رند و چندی بر این قاعده گذشت که هر ده
نفر مسلم را یک نفر کافر سپرده و نسخ آیات تنزیل و درس احکام انجیل

دعوت میکردند

دعوت میکردند و عمری ایام خلق بجو صرف و نحو صرف میگشت و لغات مجوس از نقاب
روس بتعلیم شده و با اینهمه شدت و زحمت باز رفتار مسلمین در این دیار بر وفق تقیه و دفع
بلیه بود که در محفل جمع وَأَعْيُنُهُمْ تَفِيضُ مِنَ الدَّمْعِ دست بیعت با اهل بدعت داده در
خلوت خاص خویش تابع کیش خویش بودند تا دور گردون پرده دری آغاز کرده و نقش
کفر را از باطن امر وقوفی حاصل گشته شامگاهی که شهر عالم را دود ماتم فرو گرفته
و اختران در خرمن آسمان افتاد آتشی ناگاه در خانهای شهر که سقف و بنی از چوب
و نی داشت افکندند و سرتاسر شهر افروخته و خلقی بجرم و گناه سوخته گشت و هر کس
از شعله این ستم نجاتی یافت بامدادان در قید اسار آمده و هر یک از لشکریان روس
فوجی پیاده و عریان را پیش افکنده بنیزه لعنت راندند و بردند و بنده و برده خویش
کردند و در ملک غازان از آبادی و آزادی اثری و از دین و آیین خبری نمانده
جمعی که چون عقد ثریا بهم پیوسته بودند مانند بنات نعش در بلاد کفر پراکنده گشته و هر یکی
در میان چندین هزار کافر افتاد که یارای تخلف از ملت کفر نیابد و امکان تجنب
بمذاهب اصل نباشد و اکنون هرکه در هر جانب از دین برگشته و در دنیا سرگشته
الملک پلیدیت و مفلس ناامیدی و حال آنکه اکثر آنها در ملک خود صاحب خیل

داهر غازان

چشم بودند و مالک عبید و خدم اگر آغاز کار در فکر انجام بودند و ترک فرمان خدای
یکتا در باب تدمیر فرقهٔ اعادی ننمودند از آن دولت و عزت بدین ذلت و نکبت نمی
افتادند و سر این حدیث ظاهر نمیگشت که مَن تَرَکَ الجِهادَ اَلبَسَهُ اللهُ تعالی ذُلّاً
وَفَقراً فی مَعیشَتِه وَمَحقاً فی دینِه اِنَّ اللهَ عَزَّ وَجَلَّ اَغنی اُمَّتی بِسِنابِکِ
خَیلِها وَمَراکِزِ رِماحِها   و سکنت که در فشردن پای ثبات و سپردن
راه جهاد نهراسیدند این زیان و نقصان مال و جان ایشان نمی رسید و اگر جانی میرفت
در کار جنگ بود نه بعار و ننگ و اگر مالی صرف میشد موجب حفظ جان و ناموس
بود نه افزونی استعداد و هوس خلق غازان پاس دین را از دست دادند که
دین و دنیاشان از دست رفت و در کار جهاد سستیها کردند که از اهل عناد شحنیها
بردند و امر دشمن را سهل گرفتند که خود در ورطهٔ صعب افتادند کَم تَرَکوا مِن جَنّاتٍ
وَعُیونٍ وَزُروعٍ وَمَقامٍ کَریمٍ وَنَعمَةٍ کانوا فیها فاکِهینَ
و هر که را فطنتی جزئی هست و غفلتی کلی نیست از شرح حال و مآل این کار
انتباه عبرتی کافی خواهد گرفت و از هر چه منتج مذلت و وخامت عاقبت است احتراز
و اجتناب واجب خواهد داشت این ضعیف که تکلیف خود را اعلام این امور

باجاب

باجاب نزدیک و دور داشته است و در حضرت افاضل دین و اکابر ملک زبان
جسارت گشاده از آنست که اکثر اهل اسلام خصوصا جمعی که از ثغر این مملکت دور و از قرب
این طایفه آسوده میباشند وقوفی کامل بر مجاری رفتار و مساوی اطوار و مراتب مکر و خداع
و مکاید جنگ و نزاع این طایفه ندارند و شاید دشمنی ایشان را آسان شمرده وجود شان را در حوالی
ملک اسلام سهل گیرند تا نعوذ بالله کار بدشواری انجامد وقتی واقف شوند که پشیمانی سود نبخشد لهذا لازم
در ضمن این دفتر اتمام حجتی که باید بعمل آورد چون مخفی نیست جز ترغیب جهاد و تکلیف جهاد و اطفاء نوایر کفر
و فساد ندارد و امر معروف را واجب میداند امید آن دارد که در حضرت بزرگان معذور
باشد و اگر قومی چند از هر طرف لومی آغاز کنند و زبان توبیخ و تعرض دراز
ذَرهُم وَما یَقولونَ این ضعیف در طی سیاق رضای خالق و نیکی خلایق را خواسته اگر داعی
نیکخواهی جزای بدگوئی یابد باکی نخواهد داشت والبته خواهند گفت که ایراد این فصول کار
مصلحت بینان زهد گوشه نشینان و اعلام این امور وظیفه ارکان دولت است نظر بقه
ارباب عزلت   ای برادر ما بغرقاب اندریم   وانکه شفقت میکند بر ساحل است   ضرب باری
عز اسمه تکلیف امر معروف و نهی منکر را واجب کرده ائمه طاهرین علیهم السلام در حق
تارکان این تکلیف خصوصا علمای عهد آخر زمان ذمی و قدحی فرموده‌اند که در مقابل

آن نوم هر انام ملایم طبع ضعیف شد و صبر بر بلاءات را از عذاب روز قیامت اثار میداند

عالم علم نبی و ولی محمد بن علی علیه و علی آبائه السلام میفرماید یکون فی آخر الزمان

قوم یتبع فیهم قوم مراؤن یتقرؤن ویتنسکون حدثاء سفهاء

لا یوجبون امرا بالمعروف ولا نهیا عن منکر الا اذا امنوا الضرر

یطلبون لانفسهم الرخص والمعاذیر اگر این بنده برای

نفس خود راه عذر و رخصتی بجست و میخواهد که از شر هر زبان و طعن هر زبان مامون و مصون

باشد عذر پیری و بهانه گوشه گیری در دست داشت و تکلیف صوم و صلوة از تقدیم حکم و جدال

که موهم زیان جان و مال بر طباع عباد ملایم تر می افتاد و ممکن میشد که از ذکر این نصایح

زبان بسته در زمره آنکسان پیوندد که فرمودند یقبلون علی الصلوة و

الصیام و ما لا یکلمهم فی نفس ولا مال ولو اضرت الصلوة

بسایر ما یعملون باموالهم وابدانهم لرفضوها کما رفضوا

اسنی الفرایض واشرفها مخبر صادق امر معروف را اسنی و اشرف

فرایض فرموده رفض این فرض مخالفت محض است هنالک یتم غضب الله علیهم

فیعمهم بعقابه فیهلک الابرار فی دار الفجار والصغار فی دار الکبار رشح آتش چون چندین گلبانگ

کردند

سوزند کل و گیاه باهم حق جل و علا از عالم غیب بحضرت شعیب ندا فرستاد که انی معذب

من قومک مائة الف اربعین الفا من شرارهم وستین الفا من خیارهم آنحضرت

عرض کرد یا رب هؤلاء الاشرار فما بال الاخیار بار دیگر ندای جواب از حریم جلال

رسید که داهنوا اهل المعاصی ولم یغضبوا لغضبی در چنین روزی که دشمنی چنین در حریم دولت

و ملک و ملت در کشاکش و تشویش جای مسامحت کردن و مداهنت جستن میشود فریادی از

درد چنین عجب نباشد این درد چندارم از آن من شهادت زمره علمای اعلام که

هر یک در اثبات حق و ارشاد خلق و ارائه سبیل و اقامه دلیل پایه بنیان نبی را بر پای

دارند البته در تقدیم این تکلیف لوازم اهتمام خواهند داشت و اجرای اوامر و نواهی

بر وفق احکام الهی کرده میکنند ان الامر بالمعروف والنهی عن المنکر سبیل الانبیاء

و منهاج الصلحاء فریضة عظیمة بها تقام الفرایض و تامن المذاهب و تحل المکاسب و ترد المظالم

و تعمر الارض و ینتصف من الاعداء و یستقیم الامر امروز زبان عالمان در کام و شمشیر غازیان

در نیام نشاید و باید هر که بهت از ما اولویت در دفع این خصم و حفظ این ثغر بمال و جان

و زبان و بنان کوشد تا اقامه فرایض بر وجه فراغت ممکن شود و شوارع ممالک

از مخاطر مهالک مامون گردد و ارباب مکاسب را بفراغبال تحصیل رزق حلال

دست دهد و رد ظلم روس از ثغور ملک محروس منقطع و راقم و ملکی چند از خاک ایران
که بجور و بیداد کفر و بیراست رونق عمارت گیرد و تیغ انصاف و انتقام از نیام برآید و کار ملک و ملت
بر سر استقامت رود اگر اهل اسلام را از یکطرف مهمی روی داده و دشمنی چنین در قصد
کید و کین افتاده بحمدالله و منه از چندین جهت ابواب امداد و نصرت بر چهره حال گشاده و اسباب
فتح و ظفر آماده گشته خالقی قاهر دارند و حجتی ظاهر که ارباب جهاد را از آیت فان ینصرکم
الله نصری عاجل نصیب است و بشارت بشر المؤمنین اشارت فتح قریب و معنی باندر رسول
امین که واضع این ملت است و حامی این امت و امدادی از باطن پاک شاه ولایت
که خسرو کاه حمایت است و با یاد او سنگ خارا از می موم گیرد و جهت اعدا اختر شوم کرده
و حصنی حصین از توجه ائمه طاهرین که هر یک در هر حال از حال نا بجان خود آگاه اند و در هر معرکه
با مجاهدین دین مبین همراز و همراه دیگر امروز در ملک اسلام خسروی فیروز بخت بر فراز تخت است
که عهدش مهد آرام است و عهدش نصر اسلام و رایتش آیت ظفر و موکبش کوکب خطر و مهر شمایل
و قهرش زهر اجل و قدرش صدر علی و تیغش مبیع بلا وجودی قدسی شهودی انسی کرشمه
جلالی قاهر جمالی ظاهر نموده روحی مصور روانی منور گشوده عقلی مجرد عدلی مؤید زده
خداوند حکیم که منعم و منتقم حقیقی است لطف و قهر دشمن و دوست را بر وجه کمال خواست

که سایه پاک

که سایه پاک بر ساحت خاک انداخته کوهری جامع و مانع پدید آورده که دولت دنیا و عقبی
جمع کند و ملک دین را از بیگانه منع فرماید دوستان را باغ نعمت دهد و دشمنان را داغ نقمت
نهد پیکر خصام بشعله حسام فروزد و اختر امان در کشور ایمان فرازد نگینش اندر مدغم غنا و مجد و کرم
مهرش اندر مضمر بقا و نعمت و مال حواله کرد بدیعان مهر و کینش کرد خدای نامدار و آخر و قسمت
آجال اگر حکم قضا بخفض اعلام اسلام امضا یافته بود دانای نهان دارای جهان از در این عهد و
زمان برادری خلق و یاوری حق اختیار نمیکرد و اسباب قدرتی که مقدور هیچ صاحب شوکتی
نبوده در دولت روز افزون مجموع نساخت و درگاه همایون را بدین سان مشحون بطرایف
نعم و طوایف خدم ننهاده که اکنون بر هر دری دارا و سکندری واقف و خادم است
و در هر کنج دلیری گنج پرویزی موجود و حاضر و چاکران صف در صف جان بر کف ایستاده اند
دیگر و کان پی در پی قوافل نثار فرستاده ولّوا البنون کحال کلا منهم اسدا یقود اسدا
الا غادی عسکر ابن کل وضاح الجبین کحاله بدرا و ان شهد الوغی فغضنفرا در این مدت
که کفار روس در ملک محروس بقصد فتنه و فساد کرده اند و رخنه بثغر دین راه نهاده نموده
نوع جدی از شاهنشاه عهد مشهود گشته که در هیچ عهد از هیچ پادشاه معهود نبوده
بنفس مبارک بنفرها کشیده اند و خطرها گزیده و گنجها داده و رنجها دیده که شرح آن در ورق

نگنجد و وصف آن در قلم نیاید نه کوششی ... تا این میتوان داشت نه بخششی بیش ازین
میتوان کرد خزانه مال هر ماه و سال کاروان در کاروان از سر کار سلطنت بسته جلد
مملکت روانست و افواج هایل چون امواج سایل ضربا بعد ضرب از دریار حضور
با قطار ثغور و سرحد روم مامور هستند و مهتر اولاد امجاد دراکه مجمع اهوای قلوب
و مطرح انظار عیون و مرآت تجلی ذات و مشکوة تکمیل صفات و معراج عقل
کامل و میزان عدل شاملست بولایت عهد سلطنت و حراست ثغر مملکت
معین و مخصوص داشته سایر اقبال غاب خلافت را نیز گاه و بیگاه به سالاری سپاه
مجاهد و دارائی سریر مجاهد مکلف و محکوم میسازد و در هر حال آنچه مقتضی غیرت دینداری
و مستلزم همت شهریاریست در اعلای کلمه اسلام و حمایت خواص و عوام منظور
و ملحوظ میدارد و الحمد لله تعالی که قدرت و شوکت این دولت بحدیست که تاجداران
روی زمین از هند و چین و روم و فرنگ ذرایع توسل برانگیزند و تحف بیکران نزدیک
که از دیوان عزیز بغیر خطابی و سطر کتابی فایز شوند و در جلب این نعمت بر یکدیگر
سبقت گزینند نقود و فاین در بطون سفاین و ضروب هدایا بر ظهور مطایا فرستند
و منت پذیرند که مقبول چاکران دولت گردد و مشمول التفات حضرت باشند

واین خود

و این خود یکی از تفضلات الاهی درباره عموم اهل اسلامست که درین هنگامه و ایام
رعب سطوت و شوق خدمت این دولت یوما فیوما در قلوب نزدیک و دور افتاده
که درگاه شاهنشاه جهان معقد کفر و ایمانست و قبلهگاه فرق مسلمان اذا اراد الله شیئا
هیأ اسبابه اینک از ممالک روم و فرنگ کشتی کشتی توپ و تفنگ و خرج و
اسباب جنگ به پیشکار سرکار دولت میرسد و پیاده جنگی روس و مهندس انگلیس
فوج فوج از بلاد مغرب و شمال به دربار دولت میشتابند و بعجز و ابرام در جرگ عبید
و خدام در آیند و لشکرهای آهنین با اثر درهای آتشین گرفته معنی یُخْرِبُونَ
بُيُوتَهُمْ بِأَيْدِيهِمْ وَأَيْدِي الْمُؤْمِنِينَ ظاهر سازند و نظمی دانی در کار عموم
سپاهی و رسوم کینه خواهی حاصل شده که هم آلات معارضه مثل مقدورست
هم عادت مدافعه لعبد متروک حیث سپاه قدیم به همان نظم و عادت و همان
صدق و ارادت که همیشه معتاد بودند منتظر جانستانی و جان سپاری میباشند
و نظام جدید چون حصون حدید جوق جوق و دسته دسته در سلک مجاهدین
پیوسته با عساکر غازی انبازی جویند و سالک طریق سربازی گردند و در چنین
عهدی که بدین وضع اسباب کار بفر خسرو گردون اقتدار آماده است دایو ...

خیر یل در دنیا و آخرت بر روی ارباب مجاهدت گشاده تا تابعان دین و دولت
اسلام را شایسته نیست که در کار جهاد دستی نمایند و بر اهل عناد زبردستی نخواهند و از کفر
مسلمین و مسلمانی که اسیر کافرانند غافل باشند و ملکی چند که قوم روس از خاک ایران
غصب کرده و رایت اقامت در آنجا نصب نمودند باز پس نستانند و گوش بناله و فریاد
مسلمانان فرا ندارند شعر کر برسد ناله ایشان بکوه ۱ کوه بنالد بزبان صدا ۲ یکی از امرای دا عثمان
که از بدایت مداخلت روس در ملک ایران کردن بطوع نداده و چندی قبل از این بجهت
غیرت دین اهل و وطن را در همسایگی دشمن گذاشته محرم کعبه جلال خاقانی و مدرک سعادت
حضور سلطانی گشته بود وقتی که از دربار اشرف اعلی رخصت مراجعت یافته چون کوکب
بخت خود بجانب ملک خود راجع بود بفوجی از لشکریان روس که در عرض راه او بتوقف
و منتظر او بودند برخورده کوششی مردانه کرد و جان ارشد اولاد و جمعی از اقارب
و اقوام خود را در ان گیرودار صرف جهاد کفار ساخت و نقل دیگری از اولاد خود
نیز که در ولایت جنابت پدر حکمرانی داشت و در کار جهاد دراجل و ابطل عباد
مایل بود هم رضا داده در عرض سه چهار روز دو نفر فرزند دلبند را که
با رشته جان و دل پیوند داشتند در راه دولت و دین نهاده و بعد از آنکه

همواره

همواره عرایض عجز آمیز و مراثی درد انگیز از زاده کان طبع آزاد بحضرت نیابت
سلطنت میفرستاد که با سایر قصاید غرا که دیگران در باب تحریص و اغرا گفته اند
در السنه و افواه مشهور است و یکی از آنها برحسب اقتضای مقام برای تنبیه و اعتبار
اهل اسلام درین مختصر مرقوم گردید   وهی هذه

بالدموع لما فی العین طوفان ؛ وللقلوب لما فی الصدر نیران ؛ وللغموم لما فی الطبع
اوکار ؛ وللهموم لما فی النفس اوطان ؛ وللنجوم فی السحب مصطبح ؛ وللرجوم لما فی الجو
جولان ؛ فللفواحش انشاء وافشاء ؛ وللقبائح اعلام واعلان ؛ وللمآثم ایراد واصدار ؛
وللمکارم اسرار وکتمان ؛ والامر فی عوج والصدر فی حرج ؛ والعین فی لجج والدمع هطلان ؛
والطبع فی غمم والروح فی سقم ؛ والنفس فی سقم والعقل حیران ؛ والامن مرتحل والدین منجمل ؛
والبال مشتغل والقلب حران ؛ اری الحوادث فی الآفاق ترفل فی ؛ لبس جدید و ثوب
الامن خلقان ؛ حل الممالک من ایران اقوام ؛ ان یملکوها فما فی الدهر ایران ؛ امانا با
العین فی الاسلام ؛ فانهدمت منها قلاع وارباع وبلدان ؛ سل عن ممالک قراباغ این
گنجتها ؛ ام این قبتها ام این شروان ؛ ام این شکی والطال اذ رحلوا ؛ اسد ان کیلو
صقر و عقبان ؛ ام این بادکوبه وخراب اذ اسکنوا ؛ بجروان بجمواس وطوفان ؛

كذا شماخي وفيها اشامخات من المجد الاثيل وارباب واعيان ؛ وباب الابواب
اذا دارت مغالقه ؛ في كف من همه بغي وطغيان ؛ فالدار مستوحش والباب مقتبح ؛
على الطوارق والبواب خوان ؛ واين بردعها الخضرا وساحتها ؛ خلد وساكنها حور وغلمان ؛
ثم هو بها ارض اذربايجان كما ؛ ثم هو بين رسول الله اذنان ؛ في كل فصل لها من صنع
نبلها ؛ وسجع بلبلها صب وسكران ؛ وفي البساتين اتراب واكواب ؛ وبالاغاني
اشجاع والحان ؛ والروض لابسة اطفالها خلعا ؛ لها من الوشي انواع والوان ؛ ولم
يزل عبقا فيها ومعتبقا ؛ ورد وآس ونسرين وريحان ؛ والزهر والقطر في اغصانها خرشا ؛
كانها للدراري البيض خزان ؛ وفيشي الغصن من نهر النسيم كما ؛ يثني اذا يزن الدينار
ميزان ؛ يعلو ويخط والانوار تقبحه ؛ كانه لنقود الروض وزان ؛ تخال في الماء
حبابات الحصى دررا ؛ لم يعط امثالها بالغوص عمان ؛ ولا ترى حجرا فيها ولا شجرا ؛ الا
ودو بها در ومرجان ؛ كانها فلك تحكانها ملك ؛ ما كان يشبههم انس ولا جان ؛
لهفي على طيب عيشي في منازلها ؛ التي بها كان لي صحب واخدان ؛ فاليوم لا اثر
منها ولا خبر ؛ منهم وفي الكون للاكوان حدثان ؛ كانها في بسيط الارض ما كانت ؛ كانهم
في لباط الكون ما كانوا ؛ ويلي على دارسات الرسم من طلل ؛ مرت على بها في العيش ازمان ؛

جنات حور وغلمان ؛ اقام بها من بعد خارج جن وشيطان ؛ مكانس كنت فيهن آرام ؛
تبكي لما سكنت فيهن ذئبان ؛ تبكي الديار على اربابها اسفا ؛ كعاشق مدنف قاساه هجران ؛
فيها كلاب من الاعداء جائعة ؛ لهم من الحرص اضراس واسنان ؛ فلا تسل ارض اغسان
كيف بدت فيها ؛ من الدهر اهوال واهوان ؛ فجارنا جار حرب بالهوان ولم ؛ تقم
لها في مقام العون جيران ؛ كذا تلاها اخوها في البلا وتلا ؛ ولم ترق لها بالغوث اخوان ؛
موم من ارض حلت في مساكنها ؛ من بعد ما رحلت عنهن سكان ؛ فربما زهقت
بالظلم ارواح ؛ وربما طرحت في الارض ابدان ؛ ورب ركن من الاسلام انقضى
ظلم وجور وطغيان وعدوان ؛ ورب حق من الايمان ابطله ؛ حقد وبغض وتكذيب
وبهتان ؛ ما للمساجد لا تلقى بساحتها ؛ وعظ وذكر وتسبيح وقرآن ؛ سل المنابر هل يدعى بذ
روتها ؛ داع ويدعى بها رب ورحمان ؛ قل للمقابر هل في تربكم جسد ؛ مدسس مقبر تحويه
اكفان ؛ دع المقابر ما في بطنها احد ؛ لا تعتريه مذلات واشجان ؛ مدارس العلم قد امست
كنائسها ؛ بها الا نواقيس وصلبان ؛ جوامع الدين قد اضحت صوامع للكفار فيهن قسيس
ورهبان ؛ معابد الحق قد اضحت مقاعد للفجار فيها مزامير والحان ؛ مجالس اللهو قد جئت
معاشرها ؛ فيها رجال واطفال ونسوان ؛ ومؤمن متقن في قيد مهلكة ؛ ومشرك جهلك

والظلم ابان ؛ كم عالم عامل في ذل معتقل ؛ من جائر جاهل والحق غضبان ؛ وفاجر

فاتك عرض الكرام وما ؛ ارى مغيثا فمن للعرض صوان ؛ وغاصب غاصب حق الانام

وما ؛ ارى مجيرا فمن للحق اعوان ؛ وكافر كابر دين الاله وما ؛ ارى مجيرا فمن نذ

الناس ديان ؛ ارى القلاع من الحراس خالية ؛ تبكي على حارسيها وهي جدران ؛

ارى البلاد من الارباب عاطلة ؛ وكان فيها من الشجعان فرسان ؛ وللمصائب

سلوان يهونها وما لما حل بالاسلام سلوان ؛ يا للرجال ويا للمسلمين ابا ؛ لكم بوعد

كتاب الله ايقان ؛ اما وعدتم بدار الخلد ان كنتم ؛ مجاهدين ودار الخلد حيوان ؛

فليتق وليجاهد معشر منكم ؛ لهم تحكم رسول الله اذعان ؛ والله كلفكم بالجهد في طرق ؛

والوحي والشرع برهان ؛ اما سمعتم صراخا حيثما افترقت ؛ عن مرضعات صبيات

وصبيان ؛ قوموا انصروا محبيكم واخوتكم ؛ فالمسلمون احباء واخوان ؛ فوارس الفرس

بمشم امنين وهل ؛ ترور غمض الكرى في اطرب اجفان ؛ سلم من الروس كلا لا نعلم

فليهم عندنا للحرب ميدان ؛ والحرب احسن من ذا اللم اذ ثمنا ؛ في حيث احيا

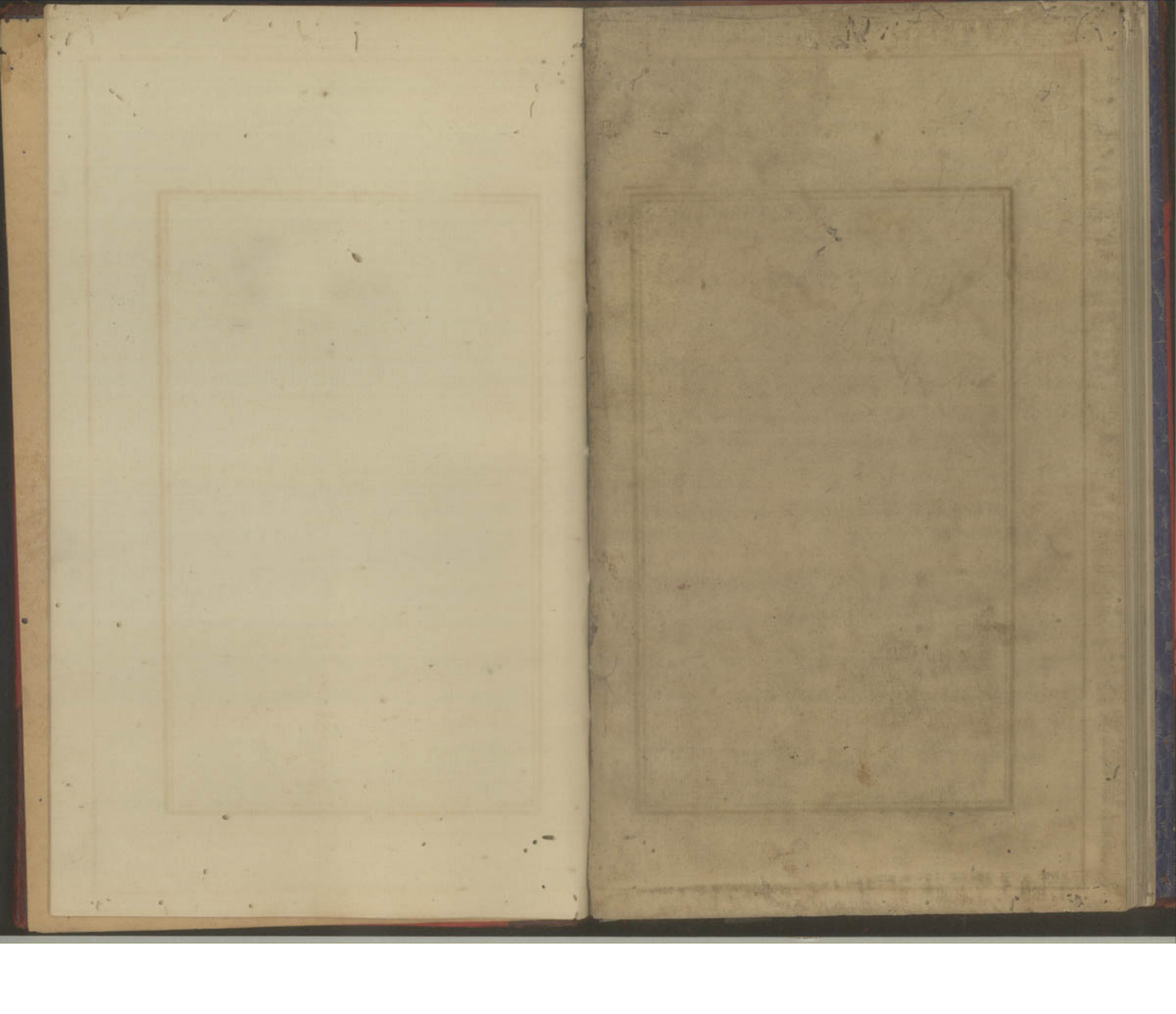
والجسم يقظان ؛ لا تطمئنوا بهم من لين ملمسهم ؛ قرب لينة الاطراف ثعبان ؛ لا تغفلوا

بقبول المشركين فهم ؛ ان عاهدوا انكثوا ان شاوروا خانوا ؛ قوموا ولا تفعلوا

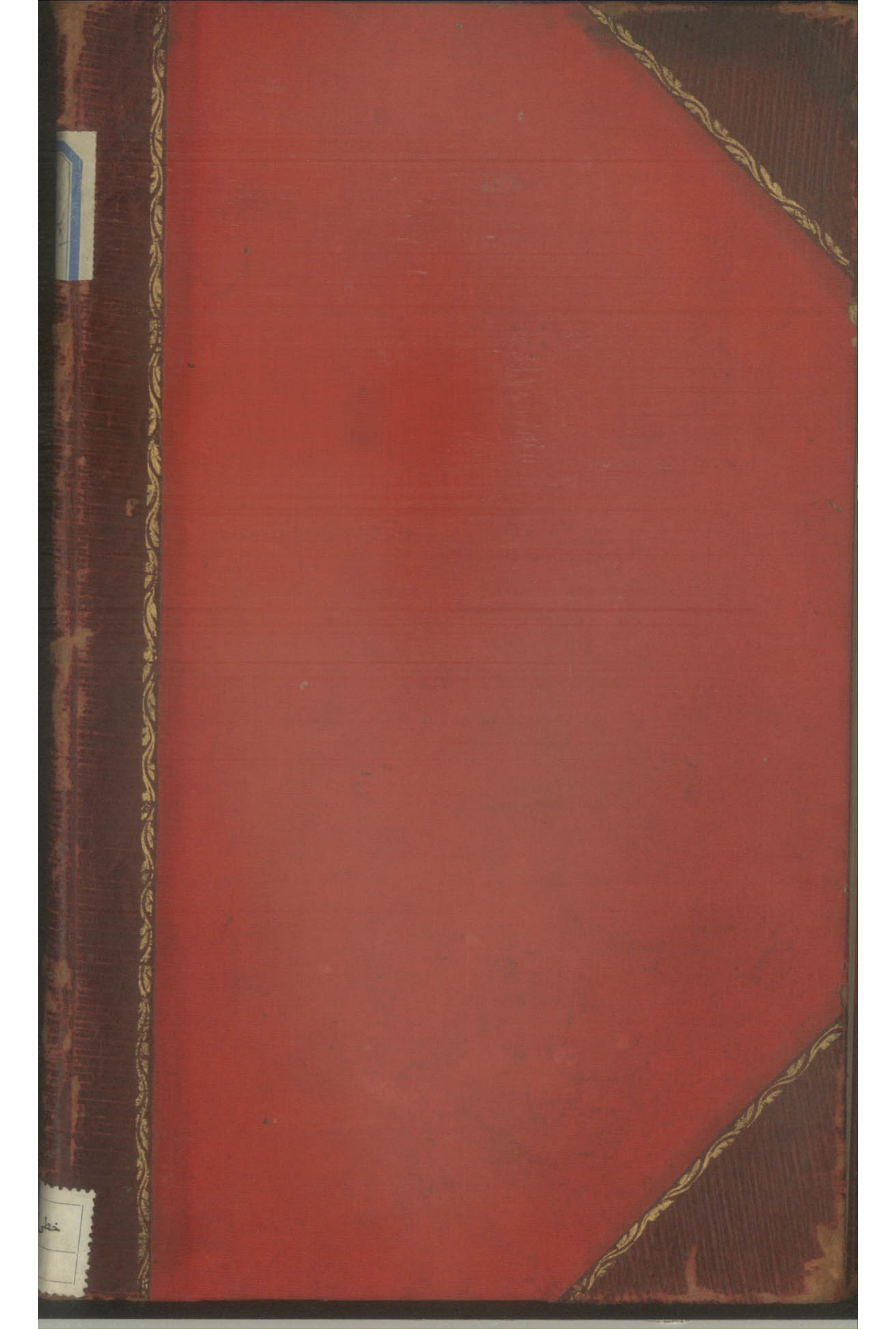
يا قوم

يا قوم واشهبوا اعمارات اهل غازان ؛ غازان ؛ وسلموا برسول الله ما دمتم حيا ؛

واحرزت الارواح ابدان ؛




کتابخانه
مجلس شورا


خطی